أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در ادامه مطالبِ مرحوم نائيني صحبت به اين جا رسيد كه در هيچ كدام از دو جهتي كه ايشان (در فرق بين قضاياي خارجيه و حقيقيه) فرمودند تفاوتي وجود ندارد.

مطلب سومي كه ايشان به عنوان مقدمه براي بحث واجب مطلق و مشروط مي‌فرمايند، مساله تعلق جعل است به حكم يا سبب يا مسبب در قضاياي حقيقيه،

صحبتي از قبل در بين اعلام بوده كه مجعوليت و جعل شارع در مقام انشاء متعلق به چه چيز خواهد بود. وقتي كه شارع حرمت را براي خمر جعل می کند در اين جا شارع چه عملي را انجام مي‌دهد كه ما از اين كار و عمل شارع حرمت خمر رامي‌فهميم؟ شارع در نفس خود چه عمل و فعلي را انجام مي‌دهد؟

اين مساله‌اي است كه از سابق نسبت به اين قضيه بوده، البته اين مساله خيلي هم بي‌فايده نيست، گرچه خود ايشان [مرحوم كاظمي] كه مقرر مطالب مرحوم نائيني هستند (من از آن تقریرات، مطالب نائيني را مي‌گويم و مطالب راجع به آقاي خوئي را از تقريرات مرحوم آقا نقل مي‌كنم) منتهي نه الان بلکه بعد از بيان مساله.

مرحوم كاظمی مي‌فرمايند كه بطور كلي صحبت در اين كه جعل به چه چيزي تعلق مي‌گيرد در اين جا چندان مهم نيست چون به بحث ما ارتباطي ندارد و مشخص است كه به قضيه حقيقيه برمي‌گردد.

ولي نه اين بحث مفيدي است در باب اصل مُثبِت در استصحاب به درد مي‌خورد كه شارع جعل حكم كرده يا جعل تسبب يا مسبب، آن جا ما مي‌توانيم از اين مساله استفاده كنيم و آنچه را كه راجع به اصل مثبت در آنجا صحبت شده كه خب طبعا مورد نظر نيست و خيلي از مسائلي را كه بعنوان اصل مثبت رد شده ما آنها را قبول داريم و هيچ اشكالي از نقطه‌نظر تعلق جعل به آنها ما نمي‌بينيم. صحبت در اين است كه شارع در مقام انشاء چه مساله‌اي را لحاظ كرده وچه مطلبي را درنظر گرفته؟

در بحث ديروز عرض شد كه آن انشائي را كه شارع مي‌كند با منشأ نمي‌تواند اختلاف داشته باشد يعني بين انشاء و منشأ نمي‌شود اختلاف باشد از اين نقطه‌نظر اگر يك اختلافي وجود داشته باشد برمي‌گردد به وجود موضوع و در قضاياي حقيقيه اين مساله لحاظ مي‌شود نه در قضاياي خارجيه، چون در قضاياي خارجيه خود موضوع وجود دارد وقتي كه موضوع وجود داشت يعني در نقطه ‌نظر علمي شارع، مولا آن انشاء را بر اساس همان موضوعي كه وجود دارد القاء مي‌كند، به آن فرد مي‌گويد چون الان من مي‌دانم كه موضوع براي اكرام محقق است لذا يجب عليك الاكرام بايد اين عمل و اين اكرام و اين وجود و اين حكم نسبت به تو محقق بشود، ولي در قضاياي حقيقيه موضوع وجود ندارد. لذا انشائي كه مولا مي‌كند از الان تعلق مي‌گيرد به يك امري كه آن امر يك سال یا يك ماه ديگر با اين شرايط بايد اتفاق بيفتد. از اين نقطه ‌نظر بين انشاء و منشأ در اين جا نمي‌شود فرق گذاشت اشكالي ندارد.

ولي در قضاياي خارجيه همان نفس وجود موضوع بايد همراه با انشاء در زمان انشاء تحقق خارجي داشته باشد كه آن عبارت است از علم، همين علم مولا نسبت به موضوع خارجي خودش وجود فعلي موضوع است و انشاء هم طبعاً به جنبه علمي مولا تعلق مي‌گيرد البته اين كه من بحث ديروز را تكرار مي‌كنم به خاطر تتمه‌ای است كه در بحث امروز مربوط به اين قضيه مي شود و اشكالي كه به مرحوم نائيني از اين نقطه‌نظر وارد است.

در صحبت ديروز و تتمه امروز به اين نحو ما اين مطلب را عرض مي‌كنيم: آنچه را كه گفتند كه بين انشاء و منشاء نبايستي فرق و اختلاف وجود داشته باشد اين است كه انشائي كه مولا مي‌كند به هيئت وجوب متعلق انشائش و منشأش كه عبارت است از نفس وجوب و حكمي كه تعلق گرفته است بر آن فرد، بين اين دو نبايد افتراق و فصل باشد، كه من الان حكم به انشاء بكنم و بگويم كه واجب است و اين‌ واجب بودني را كه انشاء مي‌كنم يجب عليك، اين حكم الزام فردا متعلق به آن شخص بشود كأن از امروز تا فردا هيچ قضيه‌اي اتفاق نيفتاده است فقط يك جمله‌اي از دهان مولا خارج شده و آن جمله بي‌محتوا و بي‌مفهوم است و الزامي كه مترتب بر اين جمله است فردا دامن‌گير مخاطب و عبد در مقام امتثال بشود.

اين مساله است كه مي‌گويند بين انشاء‌ و منشأ نمي‌شود فاصله باشد چرا نمي‌شود؟ زيرا وقتي كه مولا انشاء را ابراز مي‌كند قبل از ابراز انشاء ، الزام را در وجود خود محقق مي‌كند بعد آن الزام را به زبان مي‌آورد، قبل از اين كه مولا در نفس خود الزام وجود علمي و ذهني و نفسي بدهد نمي‌تواند او را به زبان بياورد قبل از اين كه من اين حقيقت را در وجود خودم محقق كنم نمي‌توانم بگويم كه آقا برو اين كار را بكن. پس اين كه مي‌گويم آقا برو اين كار را بكن اين برو اين كار را بكن اول از نقطه‌نظر عليت در نفس من انجام شده ، بعد آن زبان من به عنوان معلوليت و مسببيت به دنبال او در مقام ابراز است.

لذا اگر شما علم بر آن جنبه انشاء در نفس مولا داشته باشيد ولكن هنوز مولا انشاء را به زبان نياورده است شما به جهاتي واجب است كه نسبت به اتيان متعلق انشاء اقدام كنيد گرچه هنوز مولا به مصلحتي از مصالح انشاء ‌را به زبان نياورده و نگفته ، نگفتن اين قضيه به خاطر عدم حضور وقت فعل نيست، اگر به خاطر اين باشد انسان بايد صبر كند هر وقت فعل وقتش رسيد چهار روز پنج روز ده روزِ ديگر، بايستي اتيان كند يعني مولا آن موقع به زبان می آورد، دلیل ندارد که كتمان كند.

ولي يك وقتي انسان مي‌داند كه مولا اين مطلب را انشاء كرده است انشاء نفسي را مي‌داند انجام شده است، منتهي طبق بحث آقايان حالا بواسطه عدوان ظالمين يا حوادث طبيعي و سماوي يا بواسطه امور ديگر مقام بلاغ براي انسان حاصل نشده است، لذا مقام فقدان نص و اجمال نص و تعارض نص در اين مساله مطرح مي‌شود كه مي‌گويند چون مقام بلاغ، حصول خارجي پيدا نكرده است از اين نقطه‌نظر، مساله عقاب بلابيان است و مجراي اباحه و اين ها است.

ولكن در همان جا اگر نظر رفقا باشد ما عرض كرديم كه آن جا كه قاعده عقاب بلابيان است ، منظور از بيان، بيان لفظي پاي تخته‌اي نيست، بلكه مقام عقاب بلا ادراك و علم مكلف است، نسبت به تكليف چه مولا پاي تخته تكليف را نوشته باشد يا اين كه به يك نفر گفته باشد كه برو به اين بگو و شما شنيدي كه مي‌گويد برو بگو و آ‌ن شخص يادش برود كه به شما بگويد آيا مي‌توانيد بگوييد چون مولا به او گفته برو بگو و آن نيامده به من بگويد مقام بلاغ در اين جا محقق نشده است؟

مقام بلاغ محقق شده، گوش شما شنيد كه مولا به آن شخص می گوید به زید بگو فلان كار را انجام بده يا اين كه بايد زيد برود فلان كار را انجام بدهد، شنيدي كه به او اين حرف را می زند بدون اين كه مطلب به گوش شما برسد به شما بگويد از يك راهي به اين اراده مولا (نه اراده احتمالي و اشتراطي و تعلیقی به اراده جدي مولا بر اتيان يك مساله) علم پيدا كردي و هو بلاغٌ، اين بلاغ است پس بلاغ چيست؟ مگر حتما بايستي بلاغ را در بلندگو بگويند و توي مدرسه فيضيه بپيچد؟ مگر بايد از راديو و تلويزيون گفته بشود (البته صدا و سيما تلويزيون اشتباه است) يا اين كه بايستي در روزنامه‌ها و اين چيزها گفته بشود همين كه علم پيدا مي‌شود مساله تمام است.

پس بنابراين قاعدة عُقَلا كه مي‌فرمايند قبح عقاب بلابيان، نه منظور بيان بعنوان ابراز به اين كيفيت متعارف است، بلكه بيان يعني روشن شدن، حالا اين روشن شدن مساله يا بواسطه علم تفصيلي است يا علم اجمالي در مقام تعارض نصين علم اجمالي که يكي از اين دوتا بوده يا در مقام فقدان نص، اگر شما علم پيدا كنيد بر اين كه قطعاً حكم الزامي بر اين قضيه بوده ولي الان اين مساله منتفي است نمي‌دانيد كه اين مساله چيست؟

مثلا فرض كنيد من باب مثال يك مطلبي را اطلاع پيدا مي‌كنيد كه امام عليه‌السلام در مورد فلان مال اين مطلب را فرمودند اما مقدارش تعيين نشده راوي يادش رفت بگويد يا گفته كه من نمي‌دانم چقدر بوده امام عليه‌السلام فرموده باید براي اين مال زكات یا خمس داده بشود یا اين مقدار بايد به فقرا صدقه داده شود، يا فرموده اگر اين كار را انجام بدهي كفاره‌اش اين مقدار است ولكن ميزانش را من فراموش كردم و نتوانستم بگويم در اين جا نمي‌توانيم بگوييم چون راوي بيان نكرده ما هيچ كاره هستيم، بلكه مكلف آن ميزان احتياطي را كه احساس مي‌كند در مقام احتياط انشاءاللَه رفع تكليف شده باید انجام بدهد چون حكم الزامي بر مساله به گوش مكلف رسيده، خصوصياتش نرسيده كه چه خصوصيتي دارد مقدارش چيست و امثال ذلك اين فرق مي‌كند تا اين كه اصلا بطور كلي خود حكم الزامي هم به مكلف نرسيده باشد و اين مساله در مقام فقدان نص و اجمال نص و تعارض نص كه مرحوم شيخ و خود مرحوم آخوند تقسيم كردند ، آن جاها اين قضيه بدرد مي‌خورد و اين كه آمدند در بسياري از موارد احتياط را كنار گذاشتند وبه واسطه همين قضيه قائل به برائت شدند همان طوري كه قبلا عرض كرديم محل احتياط است و جاي برائت در آن موارد نيست مگر در آن جايي كه اصل مساله به نحو اجمال باشد و انسان بطور كلي اصلا نداند كه قضيه چيست، مساله مشکوک باشد خب آن جا طبعا تكليفي هم بر انسان مترتب نمي‌شود .اما اين كه بخواهد حتي با وجود علم اجمالي بواسطه اجمال، قائل به قواعد احتياط و توقف شود و حكم را كنار بگذارد، اين جا جاي آن مسائل نخواهد بود.

پس بنابراين انشائي را كه مولا مي‌خواهد بكند ابتداء آن حكم منشاء را كه عبارت است از وجوب يا استحباب يا كراهت يا حرمت در هرحال جنبه فعلي دارد چه آن حكم فعلي باشد يا استقبالي وقتي كه مولا مي‌گويد اضرب زيدا همين الان بزن ما بايد بدانيم كه منشاء در نفس مولا علي‌كل‌حال وجودش وجود فعلي است و بين انشاء و منشأ تفاوتي نيست.

و فرق اين انشاء و منشأ تكويني و بين انشاء و منشأ تشريعي اين است كه از نقطه ‌نظر تكويني انفكاك بين منشأ تكويني با انشاء ‌نفسي مولا معنا ندارد وقتي كه مولا مي‌گويد إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿يس‌، 82﴾ به مجرد انشاء كُن تكويني در نفس مولا آن يكون حاصل خواهد شد، و هيچ اندازه حتي به اندازه سرسوزني و لمحه‌اي بين انشاء و منشأ تفاوتي نيست، به مجرد اراده امام عليه‌السلام بر شهادت دادنِ حجرالاسود، ديگر فاصله‌اي بين اراده و شهادت نيست. نفس امام عليه‌السلام او را به صدا در مي‌آورد و اين مساله را ادراك مي‌كند و موجب تحقق امر خارج است و فصلي بين اراده و تحقق امر خارج نیست ديگر همه تكويني است همين كه امام عليه‌السلام در نفس خود اراده بر آن شهادت دادنِ حصا و سنگ‌ريزه‌ها را مي‌كند، اين مساله حاصل خواهد شد.

نفس اراده رسول خدا صلي اللَه عليه وآله بر تنصیف ماه كه شق‌القمر محقق شده است با وجود خارجي آن هيچ گونه اختلافي ندارد. امروزه اين طور خيال مي‌كنند كه پيغمبر صلي اللَه عليه وآله بلند شد و دو ركعت نماز خواند و دست‌ها را به دعا برداشت خدايا اين تقاضاي مشركين از ما براي اثبات رسالت تنصیف قمر است و تو اين معجزه را براي ما نشان بده بعد كه حضرت از آن چيزها فارغ شد يك دفعه چند دقيقه‌اي گذشت و همه نگاه كردند دیدند ماه دو نصف شد پنج دقيقه طول كشيد تا جبرائيل و ملائكه اين حرف را به خدا برسانند و عوالم را يكي يكي رد كنند تا به آنجا برسد با سرعت نور كه سيصد هزار كيلومتر در ثانيه است يكي يكي اين ملك بدهد به آن ملك بالايي و بالايي هم به آن بالايي تا به خدا رسيد پنج دقيقه طول كشيد كه اين حرف به خدا رسيد خدا هم فرض كنيد كه گفت يك مقدار راجع به آن فكر كنيم ببينيم مي‌توانيم انجام بدهيم ندهيم به پيغمبر صلي اللَه عليه وآله چه بگوييم اوضاع كرات به هم مي‌ريزد حالا يك كاريش مي كنيم بعد از آن جا خدا اشاره كرد و اين ماه را دو نصف كرد!!

نه، اين ها همه تخیلات و توهمات ماست كه ما مساله ولايت را متوجه نشديم و ولايت تكويني را نفهميده‌ايم و آمده‌ايم و اعجاز پيامبران را به اين كيفيت حمل كرده‌ايم اين ها مي‌ايستند دعا مي‌كنند يا دعايشان مستجاب مي‌شود يا نمي‌شود فقط همين ديگر بيش از اين كاري نمي‌كنند.

رسول خدا صلي اللَه عليه وآله كه تنصیف قمر را در مقام انشاء اول به او وجود ذهني داد، نه اين كه نگاه كند به آن قمر، قبل از اين كه به قمر نگاه كند و با دست اشاره كند اين قمر بالعرض است به اين قمر معلوم بالعرض يك صورت معلوم ‌بالذات كه همان صورت ذهنيه و نفسيه اوست وقتي در وجود او تحقق پيدا كرد آن صورت قمریه ذهنی را نصف کرد با نصف شدن آن صورت ذهنیه معلوم بالذات قمر خارجی نصف شد یعنی وقتی که ولیّ خدا اراده می کند بر انجام یک چیز، صورت ملکوتی (که این صورت مادی تحت الشعاع ومعلول صورت ملکوتی است) را دو نصف می کند، تخلف معلول از علت هم عقلاً جایز نیست.

پس رسول خدا صلي اللَه عليه وآله ننشست که ملائکه استدعای ايشان را چند دقیقه با سرعت نور ببرند بالا و بالا وآنجا تصمیم گیری شود مسأله در انشاء تشریعی هم هست از این جهت بین انشاء تکوینی و تشریعی فرقی نیست وقتی که شارع حرمت خمر را انشاء می کند در قضيه خارجيه بنا بر مبناي ايشان مي‌گوييم وقتي مي‌گويد الان زيد را بزن نه چند روز ديگر اين در نفس مولا ضرب زيد به نحو وجوب، الان تحقق پيدا كرد اين تحقق را با اضرب زيدا اعلان مي‌كند ولي صحبت در اين است كه بين وجود خارجي منشأ كه ضرب زيد باشد با منشأ نفس مولا آيا فاصله نيست؟ حداقل شما بگوييد دوثانيه، خب دوثانيه هم فاصله است شما بگوييد سه ثانيه است وقتي كه مي‌گويد اضرب زيدا تا بيايد شلاق را بردارد و بگردد فرض كنيد روي طاقچه است تا برود بياورد يك دقيقه مي‌شود خب اين كه فاصله شد يك ثانيه فاصله بشود یا يك دقيقه یا ده دقیقه یا يك هفته چه تفاوتي مي‌كند؟

چطور شما در قضيه خارجيه گفتيد كه بين انشاء و منشأ در نفس مولا فاصله نيست بين وجود خارجي منشأ كه همان وجوب اكرام باشد ولي بين انشاء و منشأ با وجود خارجي قضاياي حقيقيه فاصله است!! از كجا شما اين حرف را مي‌زنيد؟ اين كه يكي شد اصلا نمي‌شود نباشد چه فرق مي‌كند كه فاصله شش ماهه باشد يا دوثانيه هردو فاصله است فاصله، فاصله است چه تفاوت مي‌كند اگر شما مي‌گوييد آن كه در نفس مولاست كه ديگر فرق نمي‌كند هردويش يكي است مولا هم در قضيه خارجيه مي‌گويد اضرب الان زيدا يعني اين ايجاب را در نفس خودش بوجود آورد هم در قضيه حقيقيه كه مي‌گويد اكرم زيدا ان جاء در هردوي اين ها همين است اكرم زيدا كه مي‌گويد ايجابي كه در نفسش بوجود مي‌آورد چه فرقي مي‌كند؟ هردوي آن ها ايجاب است هردو مي‌گويد من حكم به وجوب كردم من حكم به وجوب كردم براي ضرب الان من حكم به وجوب كردم براي ضرب زيد يك هفته ديگر اين كه يكي شد من حكم به وجوب كردم براي ضرب در صورتي كه تخطي كند و كار خلاف انجام بدهد از نظر خارجي هم كه هيچ فرقي نكرد من حكم به وجود كردم الان تا اين كه در خارج بخواهد انجام شود يك دقيقه، سي ثانيه طول می كشد من حكم به وجوب ضرب كردم برای دو روز دیگر اين همان است چه تفاوتي كرد.

پس اين كه ايشان مي‌فرمايند بين قضيه خارجيه و حقيقيه در وجود خارجي منشاء فرق است در قضيه حقيقيه وجود خارجي منشاء كه وجوب اكرام باشد فاصله مي‌افتد با مقام انشاء ولكن در وجود منشاء خارجي در قضاياي خارجيه فاصله محال است اين مساله هم مورد تاييد نيست.

البته ما نرسيديم به جهت مسببيت، اين مقدمه شد براي همان جهت مسببيت. اين كه مي‌گويند جعل به تسبيب خورده يا به حكم، ماند.

آخر، صحبت در اين است كه اين مطالب از ناحيه افرادي مطرح مي‌شود [كه فلسفه نخوانده‌اند] فهم اين مطالب مستلزم فلسفه است من نمي‌فهمم چه جوري مي‌شود؟ درك نمي‌توانم بكنم، آخر شما كه مي‌آييد بين قضيه تكوينيه و خارجيه فرق مي‌گذاريد، قضیه تکوینیه ‌اصلا به اصل فلسفه و كيفيت تصور وجود در نفس برمي‌گردد، با اين چيزها كه نمي‌شود آدم این ها را بفهمد.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد